

مقاله پژوهشی - فصلنامه علمی **رهیافت**

سال شانزدهم، شماره ۵۹، تابستان ۱۴۰۱
صفحه ۸۹ تا ۱۱۰

بررسی گرایش‌های فقهی - سیاسی در شکل‌گیری قوانین اساسی

مشروطیت و جمهوری اسلامی ایران

امیرطاها مخدومی / دانش‌آموخته دکترای تخصصی حقوق کیفری و جرم‌شناسی، تهران،
ایران، dr.makhdoumi@yahoo.com

چکیده

تحولات جامعه ایران از دیرباز تحت تأثیر موضوعات و مسائل مذهبی بوده است. از جمله می‌توان به گرایش‌های فقهی-سیاسی دوران مشروطیت و دوره جمهوری اسلامی اشاره نمود که هرکدام منجر به شکل‌گیری قوانین متفاوتی شده است. سؤال نوشتار حاضر این است که گرایش‌های فقهی-سیاسی دوران مشروطیت و جمهوری اسلامی به چه نحوی بر روند شکل‌گیری قوانین اثرگذار بوده‌اند؟ فرضیه نوشتار این است که سه عامل دفع استبداد، محدود بودن و یا گسترده بودن اختیارات فقیه و تلقی عرفی یا شرعی از قانون، مهم‌ترین عوامل اثرگذار بر شکل‌گیری قوانین عصر مشروطیت و دوره ج.ا. ایران بوده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که گرایش‌های فقهی-سیاسی در دوره مشروطیت و ج.ا. ایران با توجه به عدم اختیارات گسترده به فقها، بیش از پیش در محدوده قوانین عرفی سیر می‌نمود، اما در دوره جمهوری اسلامی، بدلیل اختیارات گسترده ولی فقیه در قانون اساسی، وجه شرعی به منزله منبع قانونگذاری و همچنین دفع استبداد در نظر گرفته شده است. اگر در دوره مشروطه، قانون، مشروط بودن سلطنت و عرفی بودن سیاست، بخشی از منابع قانونگذاری به شمار می‌آیند، در گرایش اسلام سیاسی منتج به جمهوری اسلامی، احکام شرعی دافع استبداد و عاملی برای قانونگذاری در نظر گرفته می‌شود. روشی که پژوهش حاضر مورد استفاده قرار می‌دهد، توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از منابع اسنادی و کتابخانه‌ای است.

کلیدواژه: فقه و سیاست، قانون، مشروطیت، جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی (ره).

تاریخ تأیید ۱۴۰۰/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۶/۲۶

مقدمه

حدود و ثغور رابطه دین و سیاست و همچنین مقدم بودن و یا تأخر فقه بر قانون همواره محل مناقشه بوده است. در این باره می‌توان به دو دوره تاریخی متفاوت یعنی دوره مشروطیت و دوره جمهوری اسلامی ایران اشاره نمود. از جمله عوامل اثرگذار بر این روند، گرایش‌های فقهی-سیاسی در دو دوره مذکور است که به انحاء مختلف بر قوانین اساسی اثر گذاشته است. بدین معنا که گرایش‌های فقهی-سیاسی در عصر مشروطیت با دفاع از اندیشه‌های مدرن غربی و دوره جمهوری اسلامی با استنباط قوانین از فقه، مسیرهای متفاوت قانونگذاری را به نمایش گذاشته‌اند. بر همین اساس، فقهای مشروطه‌خواه، خواستار محدود کردن قدرت پادشاه در عین محق دانستن ولایت معصوم (ع) بوده، اما گرایش‌های فقهی-سیاسی در ج.ا.ایران اندیشه قانون و اجرای آن را حق نائب امام معصوم (ع) تلقی می‌کنند. در این رابطه می‌توان به موارد متعددی اشاره نمود که هر یک نماینده یکی از نحله‌های مذکور تلقی می‌شوند. برای گرایش فقهی-سیاسی عصر مشروطه می‌توان به اندیشه‌های فقهای همچون میرزای نائینی و آخوند خراسانی، محلاتی و مازندرانی اشاره نمود که بر محوریت دفاع از قانون در برابر استبداد و توجیه شرعی برای حاکمیت قانون بوده‌اند. در مقابل اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) بر مبنای استخراج قوانین اداره جامعه از شرع بوده است و اسلام سیاسی را بر مبنای دخالت فقها در امور مختلف جامعه بنیان نهاد. اندیشه قانون‌گرایی دوره ج.ا. ایران، هویت مستقلی برای قانون عرفی در نظر نمی‌گیرد، بلکه قانون را منبعث از احکام شرع می‌داند. مشروطه بودن حکومت بر مبنای عرفی دستاورد قانون‌گرایی عصر مشروطه و مشروط بودن حکومت به قوانین شرع در دوره جمهوری اسلامی نقطه تمایز گرایش‌های فقهی-سیاسی دو جریان است.

اما آنچه مهم است راهکارهایی است که هر یک از گرایش‌های اخیر برای مهار استبداد، قانونگذاری، اداره امور کشور، حدود و ثغور و دامنه اختیارات فقیه و مشروطه و یا مطلقه بودن اختیارات حاکم ارائه می‌کنند. همین رویه‌ها و ابزارهای مختلفی که از آن بهره می‌برند باعث شده تا شکل‌گیری قوانین اساسی در دوره‌های مشروطیت و ج.ا. ایران به اشکال مختلفی بروز کند که خود بر عرصه سیاسی و قانونگذاری آثار قابل توجه و البته متفاوتی بر جای گذاشته است. با این حال، آنچه در اینجا مدنظر است تأثیر

گرایش‌های فقهی-سیاسی در دوره‌های زمانی مذکور و پیوند آنان با قانون و قانون-گرایی است. به این دلیل که یکی از مسائل اساسی در اداره جامعه اسلامی، نحوه استخراج قوانین و به‌کارگیری آن در جامعه اسلامی است. برخی گرایش‌ها با مقدم دانستن عرف و بهره‌گیری از قوانین مدرن غربی، خواستار محدود کردن دین و به تعبیری کاستن از نقش آن در اداره جامعه اسلامی هستند. گرایش دومی که در دوره ج.ا. ایران نمودی عملی یافته است، خواستار تقدم شریعت بر قانون و عمل قانون بر مبنای شریعت است. نقطه اتکای پژوهش حاضر بحث تقدم و تأخر قانون و شرع نسبت به یکدیگر است. بدین معنا که در دوره‌های مطرح شده، استقلال قانون از شرع و متکی بودن قانون به شرع، بخش مهمی از چالش‌های نظری را پوشش می‌دهد. هرچند در دوره مشروطه آمیختگی‌هایی از پیوند شرع و قانون دیده می‌شود، اما بهره‌برداری علمای مشروطه خواه از احکام دینی، غالباً توجیهی برای سازگار جلوه دادن اندیشه مشروطه-خواهی با احکام شرع است.

۱- پیشینه تحقیق

بررسی موضوع قانون و فقه سیاسی در نزد اندیشمندان اسلامی نشان می‌دهد که برخی پژوهش‌ها به صورت موردی و یا جسته و گریخته به این مسأله اشاره داشته‌اند که به برخی از مهم‌ترین آنان پرداخته می‌شود:

مقاله ابراهیمی و شیرودی (۱۴۰۰) تحت عنوان "تأثیر فقه سیاسی شیعه بر قوانین اساسی مشروطه و جمهوری اسلامی ایران" به این مسأله پرداخته است که فقه سیاسی در دوره مشروطه نگاه حداقلی و مبتنی بر تقیه را برای اداره جامعه و قانونگذاری متناسب می‌دانست، اما اندیشه سیاسی دوره جمهوری اسلامی با دفاع از رویکرد حداکثری به فقه، نقش آن را در مرحله تأسیس، تثبیت و اداره جامعه، نقشی همه جانبه در نظر گرفته و بر همین اساس، حوزه‌های سیاسی و اجتماعی را بر مبنای آموزه‌های شرع بنا نهاده است. بدیعی ازندهای و سادات میراحمدی (۱۳۹۹) در مقاله "مقایسه مفهوم حاکمیت ملی در قوانین اساسی مشروطیت و جمهوری اسلامی ایران" رواج طیفی از اصطلاحات سیاسی معاصر را به تحولات دوران مشروطه مرتبط می‌دانند. از نظر نویسندگان، شیوه اعمال حاکمیت ملی در دوره مشروطه مبتنی بر مشارکت مردم و انتخاب نمایندگان مجلس است، اما در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مردم برای

تعیین نوع نظام سیاسی و تصمیم‌گیری در مسائل مهم سیاسی و اقتصادی اثرگذاری می‌کنند و بر فعالیت کارگزاران نیز نظارت دارند. عمادی و همکاران (۱۳۹۶) نیز در مقاله‌ای مشترک با عنوان "حق حاکمیت و تعیین سرنوشت از منظر فقه سیاسی شیعه" فقه شیعه را دارای خاصیتی می‌دانند که برخلاف برخی تصورات، تنها تکلیف‌محور نیست و می‌تواند باعث حمایت و گسترش حقوق شهروندی در جامعه اسلامی شود که نمونه‌های بارز آن، شکل‌گیری گرایش‌های قانونی در عصر مشروطیت و دوره ج.ا.ایران است. همچنین در مقاله "خوانشی نو از دیدگاه‌های تحلیلی نسبت به مفهوم قانون در عصر مشروطه" که توسط طحان‌نظیف و احسانی (۱۳۹۶) منتشر شد، به دیدگاه‌های تقابلی مشروطه خواه و طرفداران مشروعه مشروطه اشاره می‌کند که هر کدام خواستار محدود کردن و یا بسط جایگاه دین در عرصه قانونگذاری بوده‌اند. حسین رفیع و عباس‌زاده مرزبالی (۱۳۹۴)، نیز در پژوهشی با عنوان "علامه میرزا محمدحسین نائینی و دفاع از حکومت مشروطه" جایگاه مهم علامه نائینی در تئوری‌سازی حکومت مشروطه و رویکرد سیاسی به فقه را نشان می‌دهد که ناشی از تحول فقه سیاسی شیعه و ضرورت توجیه حکومت داری در عصر مدرن است. فرامرزی تقی‌لو (۱۳۹۴)، نیز در مقاله "مشروطیت و جمهوری اسلامی: نظریه سیاسی شیعه در گذار از تقابل سنت و تجدد"، با بررسی سیر تحول اندیشه سیاسی شیعه در عصر مشروطیت و جمهوری اسلامی بدین نتیجه می‌رسد که صورت‌بندی نظریه سیاسی شیعه در طول زمان از جمله عصر مشروطیت و دوره جمهوری اسلامی بر مبنای سازگاری آن به مقتضیات عصر و همچنین پیوند دین و مردمسالاری بوده است. رضا خراسانی (۱۳۹۰) در مقاله "نسبت شریعت و قانون در فقه سیاسی مشروطه" بر این مسأله تأکید می‌کند که متفکران عصر مشروطه جدال روحانیونی است که از یک طرف برخی از روحانیون نواندیش، تلاش می‌کنند با رویکردی مدرن و دیدگاهی حداقلی به دین، رابطه دین و سیاست را به نفع قانون قرار دهند و در طرف دیگر، برخی نیز با مبنای قرار دادن شرع، خواستار تغییر این رابطه به نفع شریعت هستند. مقاله دیگری توسط حیدری بهنوییه (۱۳۸۰) با عنوان "تحولات نظری فقه سیاسی شیعه از مشروطیت تا انقلاب اسلامی" رویکرد تاریخی به فقه سیاسی شیعه ابراز می‌دارد و نتیجه می‌گیرد که فقه سیاسی شیعه در دوران معاصر سیری تکاملی داشته که از مرحله تقیه و دوری‌گزینی از سیاست و قانونگذاری در

عصر مشروطیت به مرحله بلوغ و تأسیس نظام سیاسی در دوره انقلاب اسلامی رسیده است که خود مبین کارکرد مؤثر فقه در عرصه سیاسی و اجتماعی است.

علاوه بر موارد فوق الذکر، نسبت فقه و سیاست در پژوهش‌های ذکر شده و سایر پژوهش‌ها از جمله فقه و سیاست در دوران معاصر، فیرحی (۱۳۹۳) و یا دین و دولت در اندیشه اسلامی (محمد سروش) و یا سنت، دولت مدرن و نوسازی (میرموسوی) به خوبی مورد توجه قرار گرفته است و از این منظر دارای همانندی‌هایی با پژوهش حاضر هستند. اما آنچه باعث تمایز پژوهش حاضر از پژوهش‌های ذکر شده می‌گردد، بررسی دو گرایش عمده در زمینه نسبت فقه و سیاست و آثار آن بر شکل‌گیری قوانین است.

۲. مبانی نظری؛ رابطه فقه و سیاست در ایران معاصر

رابطه فقه و سیاست در ایران معاصر یکی از نشانه‌های اساسی تحولات جامعه ایرانی است. بدین نحو که همواره عرصه سیاست و اجتماع از فقه و نظریات فقها تأثیر پذیرفته‌اند (فیرحی، ۱۳۸۲: ۲۹). برای دستیابی به تأثیرپذیری عرصه‌های سیاسی و اجتماعی نیازمند بررسی رابطه فقه و سیاست در دو دوره اثر یعنی مشروطه و جمهوری اسلامی هستیم. دوره مشروطه، دوره‌ای از تاریخ سیاسی ایران است که از سال ۱۲۸۴ش شروع و تا پایان حکومت پهلوی برای اداره جامعه به کار گرفته شد. در زمینه شکل‌گیری و تاریخچه مشروطیت دیدگاه‌های فراوانی مطرح شده است که یکی از مهم‌ترین بخش‌های اثرگذار در شکل‌گیری و حتی تداوم اندیشه مشروطه، حمایت و نظریه‌پردازی آن از سوی فقهای شیعی است. بدین معنا که فقهای شیعه تلاش می‌کردند تا با استخراج مفاهیمی از دل متون دینی، آیات و روایات نسبت به اداره سیاسی جامعه از منظر احکام اسلامی اقدام نمایند. هرچند می‌توان تعداد زیادی از علمای شیعی نام برد که در حمایت و حتی نقد مشروطیت قلم‌فرسایی کردند، اما به دلیل محدود بودن حوزه بررسی پژوهش حاضر به رئوس از دیدگاه‌های علمای مطرح آن زمان از جمله نائینی، آخوند خراسانی و ... پرداخته می‌شود.

اندیشه مشروطه هرچند بیش از هر چیز اندیشه‌ای غربی و مبتنی بر بهره‌گیری از آراء و نظریات اندیشمندان غربی است، اما برخی گرایش‌های قوی در فقه شیعی دیده می‌شوند که تلاش می‌کنند با استخراج قوانینی از دل شریعت، اداره جامعه اسلامی را بر مبنای احکام کلی اسلام توجیه نمایند. بنابراین در دوره مشروطه این عقیده شکل گرفت

که بر مبنای فقه نیز می‌توان نسبت به قانون‌گذاری و تدبیر امور همت گماشت و قوانین جامعه را بر مبنای عقل و تجربه بشری و با رعایت اصول کلی شرع بنا نهاد. پشتوانه فقهی این رویکرد، فهم اجتهادی از شریعت در فقه مشروطه و بهره‌گیری از شیوه‌های عقلی است که بر این اساس، جان تازه به خود گرفته بود (خراسانی، ۱۳۹۰: ۵۹). به همین دلیل علمای عصر مشروطه تلاش نمودند تا به شناسایی مشکل استبداد و ارائه راه-حل برای دفع و محدود کردن آن، اختیاراتی برای نهادهای قانونی از جمله مجلس شورا، مطبوعات، انجمن‌ها و ... پیدا کنند تا در پرتو آن بتوانند اصول مدرنیته و یا اندیشه دموکراسی خواهی را با شریعت اسلامی تطبیق دهند.

یکی از علمای مشهور این دوره، علامه میرزا محمدحسین نائینی اصفهانی بود. وی در زمره مهم‌ترین شخصیت‌های دینی و علمای شیعی است که اندیشه دموکراسی-خواهی و حاکمیت مردم را به رسمیت شناخت و حتی از این جهت، جامعه اسلامی را بر جامعه غربی و اروپایی مقدم می‌دانست. از نظر نائینی، تدوین قانون اساسی یکی از وظایف مهم در عصر غیبت معصوم (ع) است که به منزله حراست از بیضه اسلام و دفع ظلم و ستم از پیکره جامعه اسلامی است. به همین دلیل اعلام می‌کند: «تدوین قانون به مثابه تحدید حدود اختیارات سلطنت و تشکیل مجلس شورای ملی به منزله هیأت نظار و قوه مسدوده» (نائینی، ۱۳۷۸: ۱۹). بنابراین نائینی بدون اینکه از دستگاه فقهی-سیاسی خارج شود، تنها درصدد تئوری‌سازی اندیشه مشروطه برای اداره جامعه اسلامی است. به همین دلیل می‌توان گفت که در نزد اندیشه فقهی-سیاسی عصر مشروطیت، دستگاه فکری حامیان قانون بر مبنای اولویت دانستن شریعت است. بدین معنا که در نزد اندیشه متفکران شیعی، حتی قانون اساسی در ادبیات اسلامی تابع مفهومی مرکزی به نام شریعت است (خراسانی، ۱۳۹۰: ۶۳).

فقه و سیاست به طور مشخص در اندیشه نائینی و سایر علمای عصر مشروطیت دیده می‌شود. اما آنچه روشن است اینکه فقه تنها در نقش حمایت از حاکمیت مردم و پیاده کردن آن بر مبنای قانون است و از این جهت نمی‌تواند نسبت به دفع حکومت جور اقدام نماید. بنابراین در اندیشه مشروطه، هدف از قانون، محدود کردن قدرت شاه و ایجاد برابری و مساوات همه آحاد ملت است. بنابراین در بررسی اندیشه نائینی باید گفت وی درصدد بود تا قلمرو قانون را در تنگنای شریعت محصور نکند و فرصتی

برای نقش آفرینی عقل در چارچوب مصالح و مقتضیات زمان پیدا نماید (میرموسوی، ۱۳۸۲: ۳۷). چنانچه نائینی بر این باور است که اندیشه قانون‌گرایی و عمل بر مبنای قانون و حقوق شهروندی از ابتدا متعلق به اسلام بوده است و آنچه امروزه در غرب و تحت عنوان قانون‌گرایی و حقوق اساسی مطرح می‌شود، متاعی خودی است که می‌بایست دوباره به موطن خود بازگردد (نائینی، ۱۳۷۸: ۸۶).

گرایش فقهی-سیاسی علامه نائینی گرایشی قوی و اثرگذار بوده است که تا به امروز همچنان به عنوان یکی از مبانی مشروطه‌خواهی از منظر فقه در نظر گرفته می‌شود. زیرا با دستیابی به حکومت مشروطه، جایی برای استبداد و زورگویی باقی نمی‌ماند. بنابراین در این زمینه تردیدی وجود ندارد که می‌بایست حکومت استبدادی به حکومت مشروطه تبدیل شود (نائینی، ۱۳۷۸: ۷۷). بدین ترتیب، اندیشه سیاسی-فقهی شیعه در عصر مشروطیت بیش از هر چیز به دنبال این بود که بتواند قدرت استبدادی را محدود کند و حتی اگر این قدرت نامشروع همچنان در جامعه وجود دارد، نمی‌توان نسبت به کنار گذاشتن آن اقدام نمود. بنابراین در حالی که نمی‌توان این قدرت نامحدود را کنار زد، محدود کردن این قدرت امری پسندیده است (نائینی، ۱۳۷۸: ۷۷-۷۶). بنابراین درک نائینی از وجود قانون در جامعه اسلامی بیش از هر چیز مقوله‌ای سیاسی و برای اداره امور جامعه است و این گونه نیست که قانون عرفی را بر قانون شرعی مقدم بداند. زیرا وی حق امامت و ولایت را همچنان برای معصوم (ع) محفوظ می‌داند. همچنین از نظر نائینی، قانون مشروطیت و حتی حکومت مشروطه حکومت آرمانی اسلام نیست، بلکه وسیله‌ای برای مهار استبداد و کاهش آن در جامعه تلقی می‌شود (طحان‌نظیف و احسانی، ۱۳۹۶: ۶۹). بنابراین محدود کردن قدرت شاه و مقید کردن وی به قوانین و همچنین برابری وی در برابر آن، شاکله گرایش فقهی اندیشمندان عصر مشروطیت از جمله میرزای نائینی را تشکیل می‌دهد.

اندیشه پیوند فقه و سیاست و بهره‌گیری از احکام فقهی جهت تدوین قانون و اجرا کردن آن وجه تمایز نظام سیاسی ج.ا. ایران مبتنی بر اندیشه ولایت فقیه در اندیشه امام خمینی (ره) است که برخلاف اندیشه فقهی-سیاسی عصر مشروطیت، حکومت و سیاست را از آن فقها می‌داند. این اندیشه که مبتنی بر بکارگیری آراء فقهی جهت تدوین نظام سیاسی است، با اندیشه رعایت مصالح نظام سیاسی جامعه اسلامی صورت

می‌گیرد. این دسته از احکام که به آنها احکام ثانویه می‌گویند، تا هنگامی که مصالح و موجبات و علل صدور آن پابرجا باشد ثابت و پابرجاست. هر موقع اسباب آن برطرف شد حکم هم برطرف می‌گردد» (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۴۵۷). در هر صورت، پیوند قانون و فقه در دوره ج. ا. ایران و در نزد بنیانگذار انقلاب اسلامی ایران روشن است و برخلاف دوره مشروطه، به دنبال پیاده کردن احکام شرع به عنوان مبنایی برای قانون جامعه است.

نقطه برجسته و البته وجه تمایز قانون‌گرایی عصر مشروطه و دوره جمهوری اسلامی در وجوه ایجابی اسلام سیاسی در دوره ج. ا. ایران نهفته است. زیرا راه رسیدن به فضایل اخلاقی و انسانی در پیروی از قوانین شرع نهفته شده است. همچنان که امام خمینی (ره)، سیاست را نیز چنین تعریف می‌کنند: «خدماتی که در جهت نشر فضایل و اخلاق به منظور رسیدن به سعادت است». (موسوی‌خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۳: ۳۹۸). بدین ترتیب راه رسیدن به این فضایل، پیروی از احکام و دستورات دینی و شرعی است. راه رسیدن به این هدف نیز کسب فضایل اخلاقی و بیدار کردن حس مسؤولیت در میان آحاد جامعه اسلامی است. به تعبیر امام خمینی (ره): «... و یا آنکه دستورات الهی بر طبق مقتضای فطرت تبعی است، مانند نهی از کفر و شرک و بت پرستی و توجه به غیر خدا و نهی از اخلاق ذمیمه و کارهای زشت نفس انسان را از وصل الی الله مانع می‌شود و مانند دستور به تقوا و روزه که همان تقوای نفس است و بازداشتن از مشتبهات» (موسوی‌خمینی، ۱۳۸۱: ۱۵۷).

بنابراین کارکرد قانون در دوره جمهوری اسلامی، نقش جدیدی پیدا می‌کند و آن هم تلاش برای اصلاح رفتارهای بشری و دستیابی به سعادت حقیقی در دنیا و آخرت. بنابراین سیاست و قانونگذاری بر مبنای رویکردهای شرعی، به دنبال تحقق اهداف ایجابی و متعالی است و برخلاف مشروطیت، رویکردی سلبی در پیش نمی‌گیرد. زیرا با بررسی وظایف قانون در این دوره روشن می‌شود که قوانین الهی، تمام ابعاد زندگی انسان را در نظر دارد و ناظر بر بعد مادی و معنوی می‌باشد (شیرخانی، ۱۳۸۹: ۱۳۴). بدین ترتیب، قانون‌گرایی در این دوره، رویه‌ای محافظه‌گرایانه ندارد و هرگز کهنه و منسوخ نیز نمی‌شود. قوانین شرع در هر دوره زمانی از کارآیی مطلوبی برخوردار هستند و برای دستیابی به این اصول و شرایط، نیازمند تعمق در مبانی و اصول دینی هستیم. با

توجه به پیوند فقه و سیاست در دوره مذکور، حال به بررسی عناصر اثرگذار در هر یک از گرایش‌های فقهی و آثار آنان بر شکل‌گیری قوانین در این دوره‌ها هستیم.

۳. گرایش‌های فقهی سیاسی ایران معاصر و تفاوت‌های آن در شکل‌دهی به قوانین

در تاریخ معاصر ایران دو نوع نظام سیاسی مورد بحث فقهای شیعه بوده است یک نوع نظام سیاسی مشروطه و یکی نوع ولایت فقیه (فیرحی، ۱۳۸۲: ۲۰۳). اندیشه مشروطه در نزد علمای حامی مشروطیت و یا کسانی که سلطنت مشروطه را در دوران غیبت معصوم (ع)، مطلوب‌ترین نظام سیاسی می‌دانستند، دیده شده است. اما تنها فقیه‌ای که در دوران محمدرضا شاه نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه را مشروع می‌دانست امام خمینی (ره) بودند، اما دیگر فقیهان این چنین نبودند و نظام حکومتی که بر اساس موازین شرع و اسلام عمل کند را مشروع می‌دانستند. همین مثال می‌تواند گویای تفاوت دو گرایش فقهی-سیاسی دوران معاصر باشد. برای پی بردن به این تفاوت‌ها نیازمند بررسی مؤلفه‌های مشترک از منظر هر یک از گرایش‌های فوق هستیم.

۱-۳. درک متفاوت از استبداد و مشروط کردن حکومت

قانون اساسی مشروطیت علاوه بر اینکه پاسخی به شرایط نوین در ایران بوده است، واکنشی به استبداد نهفته در بطن جامعه ایران و یافتن راه‌حلی برای آن نیز بوده است. اما نگرش فقها در این دوره نسبت به استبداد، بر مبنای مطلقه بودن حکومت و جلوگیری از خودکامگی شخص پادشاه می‌چرخید. شیخ اسماعیل محلاتی در این باره معتقد است که «خلاصه سلطنت مطلقه استبدادیه اطلاق و خودسری شهوات سلطنت و ادارات دولتی است» (محلاتی، ۱۳۷۸: ج ۲: ۲۱۵-۲۱۴). بدین معنا که استبداد از نظر فقه سیاسی عصر مشروطه، وضعیتی است که قدرت در حالت رهاشدگی قدرت سیاسی به سر می‌برد. حتی برخی دیگر از فقهای مطرح این دوران از جمله نائینی بر این باور بودند که استبداد سیاسی و استبداد دینی دو شعبه از استبداد هستند (نائینی، ۱۳۷۸: ج ۲: ۴۶۰). بنابراین نمودهای مختلف استبداد از نظر آنان، آشکال و طیف گوناگونی از استبداد دینی و سیاسی را شامل می‌شود که نقطه مقابل مشروطیت و آنچه مشروطه مشروعه باور داشتند، بوده است. در اصل، فقه سیاسی دوره مشروطه، سلطنت مشروطه و سلطنت مطلقه را در تقابل با هم می‌نشانند تا از این طریق بتوانند از حاکمیت قانون در برابر

استبداد و خودکامگی دفاع به عمل آورد. سلطنت مشروطه از نظر هواداران آن و از جمله فقهای نامدار این عصر، حکومتی است که گوهر اساسی آن را تحدید قدرت سیاسی تشکیل می‌دهد. این شکل از حکومت دارای خصائصی نظیر: محدودیت قانون، رعایت آزادی‌های مدنی و سیاسی، برابری مدنی و اهمیت داشتن مجلس شورای ملی معرفی می‌شد (نائینی، ۱۳۷۸: ۴۵۰). بنابراین اگر در جامعه آرمانی که هم منبعث از آموزه‌های شرعی جهت تحدید قدرت و ایجاد قیودی برای حاکم و هم ناشی از تحولات جدیدی است که برای حاکم کردن قانون پدید آمده است، شرایط روشنی برای جلوگیری از خودکامگی تعبیه نشود، به آن نظام سیاسی باید سلطنت مطلقه اطلاق نمود.

بر همین اساس است که گفته می‌شود مشروطه حاوی تأثیرات و پیامدهایی مهمی در زندگی سیاسی کشور ایران بود که در عرصه عملی نیز نمود آن قابل مشاهده است. از جمله می‌توان به تصویب قانون اساسی برای نخستین بار در تاریخ کشور ایران اشاره نمود. همچنین این گرایش فقهی-سیاسی در کنار سایر عوامل به ایجاد حکومت مشروطه سلطنتی، به جای حکومت مطلقه و استبدادی منجر شد و در نهایت، تساوی افراد در مقابل قانون (اصول ۲۵ تا ۲۸ متمم قانون اساسی مشروطه) مصونیت جان و مال و مسکن و شرف و آزادی و عقیده و اجتماعات و مطبوعات و مشاغل که همگی در قانون اساسی تصریح شدند (نوبین، ۱۳۹۰: ۱۱۰).

اما در گرایش فقهی-سیاسی منجر به شکل‌گیری انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی ایران، درک دیگری از استبداد وجود دارد و حکومتی استبدادی تلقی می‌شود که در راستای احکام شرعی نباشد. این رویکرد به عنوان دیدگاه متمایز امام خمینی (ره) در این دوره مطرح شد. در این نگرش، حکومت برآمده از شرع، هرگز نسبتی با استبداد ندارد. به همین دلیل، پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز، امام خمینی آنچه را که در قانون اساسی درباره اختیارات ولی فقیه آمده بود، کافی نمی‌دانست (مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۱۳۱۳). زیرا افزایش اختیارات ولی فقیه به معنای استبداد نیست، بلکه عمل به قوانین شرع و تداوم ولایت معصومین (ع) در قالب نظریه ولایت فقیه است. در همین رابطه، ایشان، تصمیم خبرگان را نیز در نتیجه شتابزدگی آن‌ها و جوسازی مخالفان می‌دانست و بر این باور بود آنچه در قانون

اساسی درباره وظایف و اختیارات رهبری آمده، اندکی از شئون ولی فقیه است (امام خمینی، ۱۳۶۱: ج ۱۱، ۱۳۳). زیرا اختیارات ولی فقیه و حاکم اسلامی همه حوزه‌های زندگی انسان در جامعه اسلامی را در بر می‌گیرد و از این جهت، گسترش اختیارات ولی فقیه با این استدلال که حکومت اسلامی برآمده از احکام اسلامی هرگز استبدادی نیست، در دستور کار قرار گرفت. به همین دلیل قواعد دیگری نظیر مصلحت نیز پدید آمدند که در شرایط خاص، حتی اختیاراتی به ولی فقیه می‌داد که هم مانع استبداد گردد و هم راه‌حلی برای بحران‌های سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی ارائه کند. از جمله در مرداد ماه ۱۳۶۰ در زمینه قانون اراضی شهری، میان مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان اختلاف افتاد و در پاسخ نامه ۱۳۶۰/۷/۵ رئیس مجلس شورای اسلامی خطاب به امام فرمود: «آنچه در حفظ نظام جمهوری اسلامی دخالت دارد که فعل یا ترک آن موجب اختلال نظام شود و آنچه ضرورت دارد که ترک آن یا فعل آن مستلزم فساد است و آنچه فعل یا ترک آن مستلزم حرج است، پس از تشخیص موضوع به‌وسیله اکثریت وکلای مجلس شورای اسلامی با تصریح به موقت بودن آن، مادامی که موضوع محقق است و پس از رفع موضوع خود به خود لغو می‌شود، مجازند در تصویب و اجرای آن و باید تصریح شود که اگر هریک از متصدیان اجرا از حدود مقرر تجاوز نمود، مجرم شناخته می‌شود» (امام خمینی، ۱۳۶۱: ج ۱۵، ۱۸۸). بنابراین با پذیرش ضدیت با استبداد در نظریه ولایت فقیه، راه برای شکل‌گیری وجه جدیدی از قانون‌گرایی در ج.ا. ایران دیده می‌شود که حتی در راهکارهای ارائه شده برای مقابله با استبداد، همواره ولایت فقیه را بالای خود ملاحظه می‌کنند. نظارت بر قوای سه‌گانه به عنوان یکی از اختیارات ولایت فقیه بخشی از همین رویکرد است.

اندیشه قانون اساسی در ج.ا. ایران بدون تصور ولایت فقیه قابل فهم نیست و نمی‌توان درکی جامع از آن بدست آورد. همچنان که امام خمینی (ره) نظریه ولایت مطلقه فقیه را به صراحت و به صورت رسمی مطرح به این شیوه مطرح کرده است: «... حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلق رسول‌الله است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است...» (امام خمینی، ۱۳۶۱: ج ۲۰، ۴۵۱ و ۴۵۲). بنابراین قانون‌گرایی در گرایش فقهی-سیاسی منتج به جمهوری اسلامی، حضور و نظارت ولی فقیه را مانعی برای استبداد تلقی کرده و آن را در راستای نگرش

احکام شرعی برای زدودن حاکمیت غیرالهی در نظر گرفته است. بنابراین ولی فقیه از بی‌قانونی (قوانین شرع) جلوگیری می‌کند. مهم‌ترین مواردی که در این نامه درباره ولایت مطلقه فقیه آمده است، عبارتند از: اول، حکومت شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله است؛ دوم، حکومت از احکام اولیه است؛ سوم، حکومت، اهم احکام الهی است. در هر صورت، ملاک تقدم حکومت بر همه احکام به خاطر اهمیت بیشتر آن است و عقل به تقدم اهم بر مهم حکم می‌کند و دلیل اهمیت آن، وجود مصلحت اهم است و منظور از مصلحت نیز مصلحت مردم و حفظ نظام اسلامی است (بهنیافر، ۱۳۸۷: ۹). اندیشه فقهی-سیاسی دوره پس از مشروطه که توسط امام خمینی (ره) بسط و گسترش یافته است، گامی فراتر از حفظ بیضه اسلام بر عهده دارد و آن هم اداره جامعه اسلامی بر مبنای فقه و احکام اسلامی و تأسیس شاخه آن بر پایه ولایت فقیه است که در حقیقت تداوم قانون‌گذاری بر مبنای شریعت و عمل بر آن و در یک کلام تداوم سنت رسول الله محسوب می‌شود.

رویکرد اخیر به‌طور مشخص در قانون اساسی ج.ا.ایران و همچنین اختیارات ولی فقیه قابل مشاهده است. چنان‌چه اصل یکصد و دهم مبین وظایف نهاد رهبری است که باید مستقیماً توسط رهبر انجام پذیرد و مقام رهبری انقلاب انجام آن را خود به عهده گرفته و بقیه را به عهده دیگران گذاشته‌اند و هرگز سلب اختیار از خود ننموده است (آذری قمی، ۱۳۷۲: ۲۸). از این نظر «اطلاق ولایت» در حل معضلات نظام و نیز حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه مشهود است (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۴۷۶). و قانون لازم جهت اعمال این دو اختیار صرفاً قانون فقاهت (موازین شرعی است). بنابراین «ولایت مطلقه» اصطلاح رایجی است که وارد قانون اساسی شده است. این اصطلاح مفهومی است که رهبری برای حسن اداره امور فقط محدود به دو شرط است یکی احکام شرع و دیگری مصلحت نظام و غیر از این دو هیچ محدودیت دیگری ندارد هر چند قانون اساسی باشد. بنابراین بر فرض که اصل یکصد و دهم دارای مفهوم باشد و حصر و نفی غیر را برساند (بدین معنا که اختیارات رهبر منحصر در موارد مذکور در این اصل می‌باشد و اختیار دیگری ندارد) این مفهوم قابل استناد نیست، زیرا قانونگذار در اصل پنجاه و هفتم تصریح به خلاف این مفهوم نموده است (ارسطا، ۱۳۸۸: ۲۹). در هر صورت گرایش فقهی-سیاسی دوره جمهوری اسلامی که در قانون

اساسی و در قالب نظریه ولایت فقیه گنجانده شده است، علاوه بر اینکه مبین اختیارت و وظایف رهبری است، راهکاری برای دفع استبداد و جلوگیری از سیطره قوا بر یکدیگر است. تنظیم این روابط نیز بر عهده ولی فقیه گذاشته شده است.

۲-۳. تفاوت در دامنه اختیارات فقیه

تفاوت در میزان، نحوه و دامنه اختیارات فقیه در دو دوره مشروطه و ج.ا.ایران از جمله موضوعات مهمی است که بر موضوع قانون اساسی اثرگذار بوده است. در دوره مشروطه، قانون علاوه بر اینکه کارکردی سیاسی و محدودیتی برای قدرت حاکم در نظر گرفته می‌شود، دارای عناصر خاصی است که در تضاد با شرع نیز قرار نمی‌گیرد. از این منظر، قانون، علاوه بر تحدید قدرت سیاسی و عام بودن نسبت به حقوق شهروندان، عدم مخالفت مفادش با قوانین شرعی نیز کفایت می‌کند (نائینی، ۱۳۷۸: ج ۲: ۳۷). بنابراین قانون در عصر مشروطیت، نگاهی سیاسی-دینی را در حوزه سیاسی و اجتماعی تقویت نموده و به طور مشخص در کنار محدود کردن قدرت حاکم و پابند نمودن وی به قانون، رفع تضاد و تناقض میان آموزه‌های شرعی و قانونی را نیز بسیار با اهمیت تلقی می‌کند. این گرایش فقهی-سیاسی در عصر مشروطه، در واقع به دنبال استنتاج قواعد سیاسی از دل متون دینی و شرعی است و آنان را در تضاد با یکدیگر نمی‌داند. با این حال گرایش فقهی-سیاسی عمده و مسلط در دوره مشروطه، حاکم کردن قانون به جای اختیارات گسترده فقیه و یا حتی حاکم (جائر) بوده است.

بنابراین فقهای عصر مشروطه که نقش مهمی در به ثمر نشستن مشروطیت و حاکمیت قانون داشتند، جایگاه سیاسی قابل توجهی برای فقیه در حیطه قانونگذاری قائل نشدند و همین مسأله یکی از دلایل مسلط شدن قوانین عرفی در اداره امور سیاسی کشور شده بود. در زمان مشروطه، مرحوم آخوند خراسانی، حاج حسین خلیلی و ملاعبدالله مازندرانی، سه شخصیتی بودند که حکم مشروطیت را امضا کردند (مدرس تبریزی، ۱۳۷۴: ج ۶: ۱۴۶). و معروف به مثلث رهبری نجف بودند که انقلاب مشروطیت ایران را از راه دور با صدور اعلامیه‌ها و فتوای شرعی خود رهبری می‌کردند و مرحوم آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی به طور مشترک مسائل مهم ایران، هند و عراق را حل و فصل می‌کردند و غالب فتواها را هر دو مشترکاً امضا می‌کردند. حکمی که به شکل واضح نشانگر قدرت سیاسی اجتهاد در میان آحاد جامعه

بوده است. هر چند جامعه مطلوب آنان فقها را در رأس قدرت نمی‌نشانند، اما این مسأله نشان داده بود که اجتهاد شیعه با اولویت قرار دادن مسائل اجتماعی، هم احکام اسلام را در این زمینه پیاده می‌کند و هم اینکه توأمانی دین و سیاست را در بوران تحولات نمایش می‌دهد.

به هر حال این اثرگذاری مستقیم باعث شده بود تا فقها از حاکمیت قانون به عنوان یک عوامل شکل دهی به گفتمان فقهی-سیاسی مسلط در این دوره یاری رسانند. اما باید این نکته نیز مدنظر قرار گیرد که در این دوره، برداشت فقهای سیاسی عصر مشروطه بر این بوده است که احکام عرفی هرگز نباید در تضاد با مبانی شریعت باشند. بر همین اساس یکی از فقهای حامی مشروطه در این باره معتقد است: «بحمدالله ما طایفه امامیه بهترین و کامل‌ترین قوانین الهیه را در دست داریم... لذا ابداً محتاج به جعل قانون نخواهیم بود؛ خصوص به ملاحظه آنکه ماها برحسب اعتقاد اسلامی، نظم معاش خود را قسمی بخواهیم که امر معاد ما را مختل نکند» (نوری، ۱۳۷۴: ۱۷۵). بدین معنا که متون و احکام دینی، سرشار از راهکارهایی است که در حوزه سیاست و اجتماع راهگشاست. اما این احکام به نحوی است که از استبداد جلوگیری نموده و قانون را بر روابط جامعه حاکم می‌نماید. در این صورت، اصل حاکمیت قانون تنظیم‌کننده روابط شهروندان و نظام سیاسی است که در قالب مشروطه سلطنتی نمود یافته بود.

با این حال، رویکرد غالب در دوره مشروطه به شکل توأمانی قدرت سیاسی پادشاه و قدرت مذهبی فقها به پیش می‌رفت و علمای آن دوره، چندان تمایلی برای ورود به سیاست و یا اعطای اختیارات بیشتر به فقیه نداشتند. به طور مثال، اگر چه روحانیونی مانند آیت‌الله بروجردی از برخورد مستقیم با شاه و مخالفت با او پرهیز می‌کردند، اما در مواردی که لازم می‌دیدند واکنش‌ها و مخالفت‌هایی بین آنها به وجود می‌آمد (ازغندی، ۱۳۸۲: ۱۰۶-۱۰۸). در این سالها حکومت شاه وارد مرحله انتقاد شدید و مخالفت‌های گسترده از طرف روحانیت شد. آنچه برای جامعه روحانیت مهم بود و از اولویت برخوردار بود مشروعیت و قانونی بودن حکومت بود (عنایت، ۱۳۷۲: ۲۹۷).

اما گرایش فقهی-سیاسی دیگری که قبل از وقوع انقلاب اسلامی و مخصوصاً با طرح آراء و نظریات امام خمینی (ره) مطرح شد، بر پیوند شرع و قانون و استنباط قوانین از دل احکام شرع توجه نشان داد. تفاوت عمده ایده امام خمینی (ره) با فقهای پیشین در

این بود که وی به صراحت مدافع این رویکرد شده بود که فقیه از ناحیه معصومان (ع) به قضاوت و ولایت و حکومت منصوب شده است و آنچه مرتبط با اصلاح زندگی و تنظیم سیاست‌های دینی می‌باشد، در محدوده دخالت فقها قرار دارد (موسوی خمینی، ۱۳۸۲: ۱۵۰). از این رو، اجتهاد در اندیشه شیعی می‌بایست تنظیم امور سیاسی را رسماً به فقها بسپارد و احکام اجتماعی اسلام را در این زمینه وضع نماید و به مردم معرفی کند. هرچند در این زمینه، قلمرو و محدوده اختیارات فقها از موضوعاتی است که در آن اختلاف نظر وجود دارد. برخی قلمرو فقیه را فقط در امور حسبه، افتاء و قضاوت می‌دانند. برخی دیگر معتقدند فقها در عصر غیبت جانشینان امام معصوم بوده و تمامی اختیارات و وظایف آنان را، از جمله سرپرستی در اموال و انفس مسلمانان در اختیار دارند. و برخی از گروه دوم، اختیارات فقیه را در محدوده احکام شرعیه اولیه و ثانویه محصور می‌دانند، ولی برخی دیگر از جمله امام خمینی (ره) علاوه بر محدوده احکام اولیه و ثانویه حوزه اختیارات و قلمرو فقیه را در احکام حکومتی در چارچوب مصلحت نظام سیاسی اسلام توسعه می‌دهند، زیرا او را در غیبت امام عصر (عج) متولی دین دانسته و معتقدند اسلام را در همه ابعاد و احکام گوناگون اجتماعی‌اش باید اجراء کرد (فوزی، ۱۳۸۴: ۴۸-۴۹).

البته در میان فقها شاید بتوان گفت تنها فقیه‌ی که کلمه باید را به کار می‌برد، امام خمینی بوده است. ایشان معتقدند تشکیل حکومت بر فقها لازم است یعنی فقها باید تلاش کنند که حکومت را به دست بگیرند، در حالی که سایر فقها اظهار می‌دارند که اگر فرصتی فراهم شد فقیه باید به وظیفه خود عمل کند و این مسلمانان هستند که باید گوش به حرف فقیه بدهند و گرنه برای خود فقیه تلاش برای به دست آوردن حکومت لازم نیست. همچنین بر مبنای اندیشه اجتهاد، امام خمینی (ره) تنها فقیه‌ی است که از دیدگاه فقهی تشکیل حکومت را بر مردم و فقها لازم و واجب می‌داند و معتقد است مجموع روایات و عمل معصومان و مضامین آیات قرآنی مرتبط با قضاوت و حکومت دلیل بر این است که تشکیل حکومت امری لازم و ضروری است و بدون آن نمی‌توان بیشتر احکام اسلام را اجرا کرد در حالی که لزوم اجرای احکام دینی به هیچ وجه مورد تردید نیست، لذا باید حاکمی وجود داشته باشد تا عهده‌دار نظم و قانون اسلامی گردد و از ظلم و تعدی و تجاوز به دیگران جلوگیری نماید و راهنمای مردم در آموزه‌ها و

عقاید و احکام و نظام اسلامی باشد و در مقابل بدعت‌هایی که دشمنان و ملحدان در دین و قوانین و حکومت وضع می‌کنند، ایستادگی کند (موسوی خمینی، ۱۳۸۵: ۶۷). براساس چنین رویکردی، اندیشه اجتهاد فراتر از جنبش سیاسی محدود و به صورت یک انقلاب سیاسی-اجتماعی همچون انقلاب اسلامی ایران بروز یافته بود. بنابراین خاستگاه انقلاب سیاسی-اجتماعی در ایران ریشه در تحولات فکری و فقهی دارد که در طی دوران‌های مختلف و تحت تأثیر شرایط مختلف پرورنده شد و تا زمان طرح نظریه ولایت فقیه، به شکل کاملاً سیاسی بروز یافته است.

در همین رابطه، ایشان معتقد بود که هرگاه کسی دو خصوصیت آگاهی از قانون و عدالت را دارا باشد و اقدام به ایجاد حکومت کند برای او همان ولایتی ثابت است که برای رسول اکرم (ص) ثابت بوده و بر همه مردم واجب است از وی اطاعت کنند (همان: ۷۱-۷۲). به‌طور خلاصه باید گفت که امام خمینی (ره) علاوه بر اینکه قائل به ولایت فقیه است، تلاش فقها را برای ایجاد حکومت و بدست گرفتن آن واجب دانسته و چنان نیست که فقها کناره گیرند یا منتظر مراجعه مردم باشند که این نظر را ما در فقهای قبل ایشان نمی‌یابیم و همین مسأله باعث شده تا نظر و عمل فقه سیاسی شیعه به شکل توأمان باعث طرح یک ایده در باب اداره جامعه باشد. همچنین ایشان در کتاب «البعی» می‌فرماید: «فقیه همه اختیارات حکومتی و سیاسی پیامبر (ص) و امام (ع) را دارد و فرق میان اختیارات پیامبر و امام (ع) و اختیارات فقیه معقول نیست، زیرا فرمانروا هر که باشد مجری احکام شریعت و برپا کننده حدود الهی است و اوست که گیرنده خراج و دیگر مالیات‌ها است و به هر نحو که مصلحت بدانند در این اموال تصرف می‌کند. بنابراین پیامبر زناکار را صد تازیانه می‌زند، امام همین‌طور، فقیه هم همین‌طور و آنان به یک شکل مالیات می‌گیرند و در صورت مصلحت به مردم امر می‌کنند اوامری که برای والی است و اطاعت آنان نیز واجب است» (موسوی خمینی، ۱۴۱۵: ج ۲: ۶۲۶). بدیهی است که تسری اختیارات معصوم (ع) به ولی فقیه نیز بیانگر دامنه اختیارات وسیعی است که در نگرش اسلام سیاسی پس از انقلاب اسلامی پدید آمده است و جلوه‌های متعدد آن در عرصه سیاست داخلی از جمله اصل ۱۱۰ قانون اساسی هویدا است. در دیدگاه فوق، مقید بودن ولایت فقیه به جمهوری بودن نظام نفی می‌گردد، دلیل این امر آن است که جمهوری بودن نظام نه به معنای اصطلاح رایج و

مصطلح در اندیشه سیاسی است بلکه اصطلاح جمهوری در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران با اصطلاح رایج در لفظ مشترک می‌باشد و به معنای این است که نقش مردم صرفاً در عملی شدن و فعلیت ولایت فقیه و نه ایجاد آن مؤثر است (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۴۷۷). هرچند دیدگاه‌های متضادی از این شکل گرفته و برخی آن را نفی جمهوری (گنجی، ۱۳۷۸: ۶۷) و برخی دیگر نیز آن را عین مردمسالاری (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۳۱) می‌دانند، اما هرچه هست، اینکه گرایش فقهی-سیاسی تبلور یافته در جمهوری اسلامی برخلاف گرایش فقهی-سیاسی دوره مشروطه، اختیارات ولی فقیه را در راستای اختیارات معصوم (ع) تلقی کرده و آن را در عمل نیز اجرا نموده است.

۳-۳. تقدم و تأخر شرع بر عرف در دو گرایش فقهی-سیاسی

تقدم و تأخر شرع و عرف یکی از تفاوت‌های اساسی میان گرایش‌های فقهی سیاسی دو دوره مذکور است. توضیح اینکه در عصر مشروطیت، قانون نه از سنت سیاسی و دینی ایران، بلکه از تحولات دنیای غرب سربر آورده بود (راسخی و بخشی‌زاده، ۱۳۹۳: ۳-۵). بنابراین در وصف گرایش فقهی-سیاسی عصر مشروطه می‌توان گفت که از منظری فقهی، مدافعان قانون‌گرایی، از منظری عرفی به این موضوع نگاه می‌اندازند. زیرا فقه سیاسی در این دوره بر این باور بوده است که هیچ تعارضی میان قانون و فقه نمی‌تواند وجود داشته باشد و با نظارت فقها بر کلیت روند تدوین قوانین می‌توان به انجام آنان در چارچوب شرع عمل نمود و از این جهت قانون حجیت شرعی پیدا می‌کند (طحان‌نظیف و احسانی، ۱۳۹۶: ۷۱). با این حال در اندیشه سیاسی-فقهی در عصر مشروطیت، الزامات زمانی و مکانی سیاست‌ورزی پابرجاست و اصل "حفظ بیضه اسلام" یکی از پایه‌های اساسی تئوری‌سازی مشروطیت به شمار می‌رود. اما در جهت پاسخگویی به مسائل و مشکلات دوران جدید به دنبال آن هستند تا به دنبال تشکیل مجلس شورای ملی، ایجاد ساختاری نظارتی برای نظارت بر اجرای درست قانون در قبال افراد و سازمان‌ها و نهادها برای تشکیل حکومت باشند (آدمیت، ۱۹۸۵: ۲۳۴). بنابراین وجود قانون و نظارت بر امور برای تشکیل حکومت ضروری به شمار می‌روند (نائینی، ۱۳۷۸: ۱۵).

علاوه بر این، برخی گرایش‌های دیگری همسو با اندیشه سیاسی-فقهی نائینی نیز دیده می‌شوند که با دفاع از عقلانیت و همچنین متعلق بودن حکومت به مردم، خواستار

آن هستند که حکومت بر مبنای مشارکت و حق رأی مردم بنا گردد. بر همین اساس برخی دیگر از فقهای عصر مشروطیت از جمله آخوند خراسانی، حق حکومت در عصر غیبت را از آن مردم می‌دانند و حتی ضروری مذهب شیعه است (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۴۶: ۲۳۱). آخوند خراسانی همچنین در بررسی قانون اساسی مشروطیت و در توصیه-ای که به شاه قاجار می‌کند، ضرورت مساوات و برابری به عنوان یک اصل شرعی را یادآور می‌شود و حتی توسعه عدالت اجتماعی را در گرو مساوات همه افراد جامعه در مقابل قانون می‌داند. به زعم وی، در توسعه عدالت اجتماعی و مساوات حقیقی بکوشید و این امر امکان پذیر نیست، مگر آنکه شخص شاه با ضعیف‌ترین افراد ملت از حقوق حقوق اجتماعی برابر باشد و احکام شرعی اسلام باید بر جمیع افراد مملکت بدون استثناء حاکم باشد (کفایی، ۱۳۵۹: ۲۴۸). در هر صورت تلاش‌های فقهی-سیاسی روحانیون در به ثمر نشستن قانون اساسی مشروطیت مؤثر افتاد و بخش‌های مهمی از قانون اساسی به دلیل تأثیرگذاری آنان، رویکردی مذهبی به خود گرفت. رویکردی که علاوه بر جنبه مشروطه‌خواهی در قالب مشروعه‌خواهی نیز جلوه‌گر شد. برخی تغییرات اعمال شده در اصل هشتم قانون اساسی مشروطیت گویای این مسأله است. جایی که بیان شده است: «اهالی مملکت ایران کلیتاً در مقابل قانون (دولت) دولتی یکسان هستند و شئون و درجات شخصیه موجب تباین حقوق (عرفیه) نخواهد بود». در همین راستا، اعمال نفوذ مشروعه‌خواهان در متمم قانون اساسی باعث شکل‌گیری تبصره‌هایی شد که از جمله در این اصل می‌توان به این موارد اشاره نمود: «حقوق شرعی و عرفیه اهالی مملکت ایران کلیتاً محفوظ است. شئون و درجات شخصیه موجب تباین نخواهد بود».

همچنین در مسأله برابری که یکی از اصول قانون اساسی مشروطیت به شمار می‌رود، پاسخ‌ها و ادله شرعی متقنی از سوی روحانیون ارائه شده که نشان‌دهنده پیوند فقه و سیاست در دوران معاصر ایران است. با این تفاوت که در عصر مشروطیت به صورت حمایت از یک قانون اساسی نسبتاً سکولار جلوه‌گر شده است. نائینی در پاسخ به شبهاتی که درباره اصل برابری مطرح شده، چنین پاسخ می‌دهد: «هر حکمی که بر هر موضوع و عنوان به طور قانونیت و بر وجه کلیت مترتب شده باشد در مرحله اجراء نسبت به مصادیق و افرادش بالسویه و بدون تفاوت مجری شود» (نائینی، ۱۳۷۸: ۶۹). در

هر صورت پیوند قانون و آراء فقهی-سیاسی چنان در اندیشه علمای عصر مشروطیت حائز اهمیت است که دستیابی به جامعه عادلانه بدون وجود قانون را ابتر می دانند. همچنان که علامه نائینی در این زمینه بر این مسأله تأکید می کند: «همان گونه که ضبط رفتار مقلدین در ابواب عبادات و معاملات بدون آنکه رسائل علمیه مراجع تقلید در دست مقلدین باشد تا اعمال خود را بر آن منطبق کنند، ممکن نیست، همین طور در امور سیاسی و نوعیات مملکت هم ضبط رفتار متصدیان و در تحت مراقبت و مسؤولیت بودنشان بدون ترتیب دادن قانون مدون امکان ندارد و بنابراین، تهیه چنین قانونی لازم و واجب است» (نائینی، ۱۳۷۸: ۵۸-۵۷). بنابراین تفسیری که از برابری در پیشگاه قانون می شود، ناشی از اصطلاحات نوینی است که از غرب وارد حوزه ادبیات سیاسی جامعه ایرانی شد و از این منظر نیز دفاع از برابری در پیشگاه قانون به منزله پذیرش نگاه عرفی در زمینه قانون گرای است.

اما در درباره گرایش فقهی-سیاسی مسلط در دوره منتهی به انقلاب اسلامی و یا اندیشه ای که دنبال اسلام سیاسی بوده است باید گفت که در این دوره شاهد تقدم شرع بر عرف هستیم. توضیح اینکه تشکیل حکومت از نظر امام خمینی (ره) بر مبنای نگرش شیعه نسبت به احکام اسلامی امری ضروری و حتمی است (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۲۹). در همین ارتباط، حضرت امام (رحمت الله علیه) می فرماید: «ولایت، یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است؛ نه این که برای کسی شأن و مقام غیر عادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، ولایت مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، برخلاف تصویری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست، بلکه وظیفه ای خطیر است» (موسوی خمینی، ۱۳۷۳: ۴۰). بنابراین قانون گذاری نه امری مبتنی بر اختیار فقها بلکه وظیفه ای خطیر است که بر مبنای آن می توانند قوانین را کشف و نسبت به اجرایی کردن آن اقدام نمایند. این رویکرد به طور مشخص در تأسیس اندیشه ولایت فقیه برجسته و نشان داده شده است.

علاوه بر استخراج قوانین و اجرایی کردن آن در جامعه اسلامی، از نظر امام، همه فقها در عصر غیبت به نصب عام از سوی امام معصوم به ولایت گمارده شده اند. اگر یکی از فقهای دارای شرایط، حکومت تشکیل داد و مردم ولایت او را پذیرفتند، ولایت

وی از قوه به بالفعل درمی‌آید و در همه اموری که امام معصوم ولایت دارد به جز مواردی که ویژه امام است، ولی فقیه نیز نسبت به مصلحت جامعه و امت اسلامی ولایت دارد. (امام خمینی، ۱۴۱۵هـ.ق: ج ۲، ۴۷۹؛ ۱۳۶۱، ج ۲۰: ۱۷۰). بنابراین برخلاف حائلی که در عصر مشروطه و در بحث اجرایی کردن قانون دیده می‌شود، ولی فقیه اختیارات گسترده‌ای پیدا می‌کند که همگی برگرفته از رویکردی است که تقدم شرع و بر عرف خوانده می‌شود. همچنان که ولی فقیه را امام معصوم به دستور خداوند به ولایت مطلقه برگمارده است و نظام اسلامی و نهادهای حکومتی، قوای سه‌گانه قانون اساسی، قوانین عادی و... مشروعیت خود را از او می‌گیرند. درباره حوزه اختیار حکومت نیز هر اندازه که رسول خدا و پیشوایان معصوم در اداره جامعه اختیار داشته‌اند، ولی فقیه هم دارد (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۳۹). از این رو، حوزه ولایت ولی امر مسلمانان بسیار گسترده است، به گونه‌ای که هر آنچه را که در اداره جامعه و سامان‌دهی اقتصادی و سیاسی با توجه به مصلحت جامعه اسلامی و مسلمانان گریزناپذیر است، دربرمی‌گیرد. با توجه به اینکه نظر امام خمینی درباره قلمرو ولایت فقیه بسیار روشن بود، به گونه‌ای که با نگاهی گذرا در آثار و گفتار آن بزرگوار این معنا به دست می‌آید، سزاوار بود در مجلس خیرگان مباحثی در مدار دیدگاه امام مطرح می‌شد، ولی فضای حاکم بر آن برهه زمانی این مجال را به خبرگان نداد و در عمل نیز کارایی نظریه موجود آزموده نشد. در نتیجه، در قانون اساسی به ولایت مطلقه فقیه تصریح نشد. بنابراین آنچه بعدها و در قالب ولایت مطلقه فقیه مطرح شد و در اصول قانون اساسی بازنگری شده گنجانده شده است، مبحث قانون‌گرایی و عمل بر مبنای قانون شرع است که می‌بایست اجرا شود.

نتیجه‌گیری

بر مبنای آنچه در پژوهش حاضر به عنوان گرایش‌های فقهی-سیاسی دو دوره مشروطه و ج.ا.ایران و مخصوصاً شرایط منتهی به وقوع انقلاب اسلامی قابل بررسی است، تلفی متفاوت از استبداد، کناره‌گیری فقها از سیاست و حکومت و یا به دست گرفتن امور توسط آنان و همچنین نگرش عرفی و یا شرعی نسبت به قوانین از جمله عوامل تمایزبخش نگرش‌های فقهی-سیاسی دوره مشروطیت و جمهوری اسلامی به شمار می‌روند. از نگرش منتج به ج.ا.ایران می‌توان تحت عنوان نگرش اسلام سیاسی نیز یاد کرد که با مطرح شدن ایده ولایت فقیه و حکومت اسلامی توسط امام خمینی

(ره) شکل تازه‌ای به خود گرفت. در هر صورت بررسی حاضر به دنبال بررسی وجوه تمایز میان دو گرایش فقهی-سیاسی معاصر بوده است که آثار و نمود آن در شکل-گیری قوانین از جمله قانون اساسی مشروطه و ج.ا. ایران به دو شیوه متفاوت جلوه‌گر شده است. بررسی حاضر نشان داده است که دو شیوه از نظام سیاسی مشروطه نیز در تاریخ معاصر ایران به وقوع پیوسته است؛ یکی مشروطه سلطنتی که فقه سیاسی دوره مشروطه و از جمله علمای بزرگ نظیر نائینی، محلاتی و آخوند خراسانی پشتوانه نظری آن را فراهم کرده بودند و دومی نیز مشروطه بودن حکومت اسلامی و ولی فقیه به قوانین شرع که در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) نمود یافته است. زیرا این صراحت کلام ایشان گویای این مطلب است که ولی فقیه و فراتر از آن حکومت اسلامی، استبدادی نیست، بلکه مقید و مشروط به قوانین شرع است. بنابراین تا زمانی که قوانین و احکام شرع در اداره جامعه اسلامی نافذ و تعیین کننده است، ولی فقیه نه تنها به استبداد گرایش پیدا نمی‌کند، بلکه خود مانعی برای شکل‌گیری استبداد است. همین رویکرد باعث شده تا اختیارات ولی فقیه جهت تنظیم روابط قوای سه‌گانه و یا بهره‌مندی از مصلحت و احکام حکومتی در راستای رفع بحران‌ها و جلوگیری از استبداد فردی و اداری در جامعه اسلامی در نظر گرفته شود.

منابع و مأخذ:

- آدمیت، فریدون (۱۹۸۵)، **ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران**، سوند: انتشارات کانون کتاب ایران.
- آذری قمی، احمد (۱۳۷۲)، **ولایت فقیه از دیدگاه علمای اسلام**، قم: نشر قدس.
- ارسطا، محمد جواد (۱۳۸۸)، «ولایت فقیه قانونی یا فراقانونی (گفتگو)»، **مجله اندیشه حکومت**، شماره سوم، ویژه یکصدمین سال میلاد امام خمینی.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۲) **تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران**، تهران: انتشارات سمت.
- بهنیا فر احمد رضا (۱۳۸۷)، مفهوم ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. **فصلنامه پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی**. دوره اول، شماره ۱۲، صص ۷۶-۴۵.
- تقی‌لو، فرامرز (۱۳۹۴)، مشروطیت و جمهوری اسلامی: نظریه سیاسی شیعه در گذار از تقابل سنت و تجدد، **پژوهشنامه انقلاب اسلامی**، سال چهارم، شماره ۱۶، صص ۸۴-۶۵.
- جوادی، آملی، عبدالله (۱۳۷۸)، **ولایت فقیه (ولایت فقاها و عدالت)**، قم، مرکز نشر اسراء.
- خراسانی، رضا (۱۳۹۰)، نسبت شریعت و قانون در فقه سیاسی مشروطه، **نشریه علوم سیاسی**، سال چهارم، شماره پنجاه و چهارم، صص ۷۹-۵۵.
- راسخ، محمد، بخشی‌زاده، فاطمه (۱۳۹۳)، مفهوم قانون در عصر مشروطه، نویسنده‌گان مقدم، **فصلنامه تحقیقات حقوقی**، شماره ۶۸، صص ۲۳-۱.
- رفیع، حسین، عباس زاده مرزبالی، مجید (۱۳۹۴)، علامه میرزا محمدحسین نائینی و دفاع از حکومت مشروطه، **فصلنامه مطالعات سیاسی**، سال هشتم، شماره ۲۹، صص ۱۰۰-۷۵.
- شیرخانی، علی (۱۳۸۹)، قانون و قانون‌نگداری در منظومه فکری امام خمینی (ره)، **فصلنامه مطالعات سیاسی**؛ سال دوم، شماره هشتم، صص ۱۴۸-۱۲۵.
- طحان نظیف، هادی، احسانی، رضا (۱۳۹۶)، خوانشی نو از دیدگاه‌های تحلیلی نسبت به مفهوم قانون در عصر مشروطه، **پژوهشنامه حقوق اسلامی**، سال هجدهم، شماره اول، صص ۸۰-۵۷.
- عمادی، عباس، شکوری، ابوالفضل، غفاری، مسعود (۱۳۹۶)، حق حاکمیت و تعیین سرنوشت از منظر فقه سیاسی شیعه، **مجله حقوق اسلامی**، سال چهارم، شماره ۵۳، صص ۱۶-۷.
- عنایت، حمید (۱۳۸۲)، **اندیشه سیاسی در اسلام معاصر**، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی.
- فوزی، یحیی (۱۳۸۴)، **اندیشه سیاسی امام خمینی**، قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری.
- فیرحی، داوود (۱۳۸۲) **نظام سیاسی و دولت در اسلام**، تهران: انتشارات سمت.
- کفایی، محمد (۱۳۵۹)، **مرگ در نور**، تهران: نشر زوار.
- گنجی، اکبر (۱۳۷۸)، **تلقی فاشیستی از دین و حکومت**، تهران: نشر طرح نو.
- مدرس تبریزی، محمدعلی (۱۳۷۴)، **ریحانه الادب**، تهران: انتشارات خیام.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸)، **نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه**، تهران: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۷۸)، **صحیفه امام**، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۷۳)، **ولایت فقیه**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- میرموسوی، علی (۱۳۸۲)، **اجتهاد و مشروطیت**، تأملی در اندیشه سیاسی شیعه در دوران مشروطه، **مجله فرهنگ اندیشه**، سال دوم، شماره پنجم، صص ۴۹-۳۰.
- ناظم الاسلام کرمانی، محمد (۱۳۴۶)، **تاریخ بیداری ایرانیان**، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نوبین، پرویز (۱۳۹۰)، اصول حقوق عمومی. تهران: انتشارات جنگل و تدریس.
- منابع عربی
- محلانی، محمد اسماعیل (۱۳۷۸)، **اللتالی المربوطه فی وجوب المشروطه ر رسائل مشروطیت**، تألیف و تصحیح غلامحسین زرگری نژاد، تهران: نشر تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۴۱۵)، **کتاب البیع**، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- نائینی، محمدحسین (۱۳۷۸)، **تنبیه الامه و تنزیه المله**، ترجمه محمود طالقانی، تهران: شرکت سهامی انتشارات.
- ://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=11622